

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوِّ عَلِيمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾ فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

گزارش و حیانی از داستان

آن چه که این داستان حضرت یوسف را یک گزارش و حیانی می کند. وقایع نگاری آن نیست که این اصلا مهم نیست.

روایت معروفی در کافی است که می آیند نزد پیغمبر و می گویند فلانی علامه است. می پرسند چه بلد است که علامه است؟ می گویند: یک عالمه شعر و تاریخ بلد است و همه وقایع را می تواند مو به مو بگوید. می گویند: این به چه درد می خورد؟ به این که علم نمی گویند. علم به سه چیز است **وَمَا خَلَا هُنَّ فَضْلٌ**؛ غیر این سه تا فضل است.

تحلیل وقایع از متن وحی؛ یعنی آشنایی با سنن الهی

واقعیت این است که واقع‌نگاری به درد نمی‌خورد، اما اگر کسی تحلیل خوبی از آن وقایع داشته باشد، این اصلاً آشنایی به سنن الهی است، آن‌هم تحلیلی که برخاسته از متن وحی باشد؛ یعنی بتواند **پاراگراف‌بندی تاریخ** را آن‌جوری که وحی گفته پاراگراف بندی کند که حرف‌ها به **والعاقبة للمتقين** ختم بشود. این می‌شود **بازشناسی جریان حق و باطل** و این که **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً** (رعد: ۱۷) و این که رابطه حق و باطل چگونه است. چنین تحلیلی دیگر واقع‌نگاری تاریخی نیست و آشنایی با سنن الهی است و خیلی هم خوب است.

اگر در سبک داستان‌گویی قرآن دقت بکنید، وقتی داستان را گزارش می‌کند، اصلاً واقع‌نگاری نمی‌کند و اغلب بخشی از داستان حذف شده؛ مثلاً داستان حضرت موسی در ۵۴ سوره آمده ولی بالاخره ترتیب آن معلوم نیست؛ چون قرآن قصه نمی‌گوید که آدمی که حالا خسته شده، مقداری سرگرم بشود!

در داستان انبیاء نبی از هر اتهامی مبرا است

پس باید به نوع گزارش‌های تاریخی قرآن دقت‌های قرآنی کرد. در آیاتی که در پیش داریم راحت از کنار آیات نگذرید؛ مثلاً در این داستان حضرت یوسف می‌خواهد بنیامین را نگه دارد و او را با یک کیدی نگه می‌دارد که وقتی این‌ها دارند بار شترهایشان را می‌بندند، در روایات آمده صواع الملک را که پیمانۀ طلاکاری شده‌ای بوده، در بار بنیامین می‌گذارند و بعد خالی می‌بندند که او این را دزدیده و دزد را می‌گیرند. در این داستان ما با یک نبی طرف هستیم و نمی‌توانیم بگوییم ببین همه را سر کار گذاشت! هدف هم که وسیله را توجیه می‌کند و او هم این را متهم السرقه کرده! این قرآن نیست! این قصه حسین کرد شبستری است، ولی وقتی به قرآن با این زاویه دید که یوسف نبی است، نگاه می‌کنید، می‌بینید چقدر عبارات فوق‌العاده کنار هم گذاشته شده! وقتی آدم داستان انبیاء را می‌خواند، بداند که او کسی است که وقتی خدا رابطه او را با خودش بیان می‌کند می‌گوید: **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** (۲۴)، وقتی رابطه‌اش را با زندانی‌ها دارد ترسیم می‌کند می‌گوید: **يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ** (۴۶)؛ ای یوسفی که در صدق مبالغه کردی! خودش هم وقتی رابطه‌اش را با مردم ترسیم می‌کند می‌گوید: **وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ** (۵۹)؛ من بهترین میزبان و مهماندارم، بعد راجع به چنین کسی بگوییم: هدف وسیله را توجیه می‌کند و

این می‌خواسته او را نگه دارد، ولی قرآن داستان را این‌گونه گزارش نمی‌کند. لزومی هم ندارد از این طرف و آن طرف برای این شاهد بیاوریم؛ خود قرآن ببینید قدم به قدم چه کار می‌کند!

(۶۹): **وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُونُسَ أَوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ؛** وقتی بر یوسف وارد شدند برادرش را پیش خودش جا داد؛ با او

همهانگ کرد.

ما یک حق الله داریم و یک حق الناس. بر سر حق الله نمی‌شود توافق کرد! ولی بر سر حق الناس می‌شود با کسی توافق کرد؛ مثلاً سر این خودکار می‌توانم با شما توافق کنم که آقا من این خودکار را برمی‌دارم و استفاده می‌کنم اما یک چیزی که از سنخ حقوق خداست، کسی نمی‌تواند با کسی توافق کند؛ مثلاً دو نامحرم با هم توافق کنند که من تو را می‌بینم و تو مرا ببین! و برخی می‌گویند این‌ها با هم توافق کردند ولی این که از حق الناس نیست که بتوانند سر آن توافق کنند!

باید آیه را ببینید که گزارش قرآن چه کرده است! در این داستان اول داداشش را کنار خودش می‌آورد و در این حد توافق می‌کنند که من تو را می‌خواهم متهم به سرقت بکنم! **قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ؛** من داداشت هستم **فَلَمَّا تَبْتَسِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛** از این کارهایی که این‌ها می‌خواهند انجام بدهند ناراحت نشوی! یعنی دقیقاً مشخص است که بنیامین را به کناری می‌کشد و نقشه را با او درمیان می‌گذارد و شاهد این توافق این است که وقتی می‌گویند: **إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ (۷۰)** از بنیامین در قرآن هیچ اعتراضی گزارش نمی‌شود. و بعد هم این تهمت خیلی کم‌رنگ می‌شود و در حد مینی موم پایین می‌آید و بعد خدا در یک دفاع جانانه می‌گوید: **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ (۷۶)؛** ما کید کردیم برای یوسف. این کید ما بود. حالا ببینید این کید چقدر هنرمندانه است!

چرا این اتفاق می‌افتد؟ چون قرار است که بنیامین را نگه بدارند؛ مثل وقتی که یوسف عزیز مصر شد، چرا پدرش را در جریان گذاشت؟ چون قرار بود صبر ایوب به نصاب برسد. داستان را هم یعقوب می‌داند و هم یوسف! البته یک حاجتی در نفس یعقوب است که خدا می‌داند **إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا (۶۸)** و آن این است که می‌خواهد یوسفش را ببیند و این اشکال ندارد.

گاهی نخواستن حاجت به اقتضای ادب است

گاهی ادب اقتضا می‌کند حاجت در نفس باقی بماند و خیلی معلوم نشود چنانچه در تغییر قبله ببینید قرآن چقدر لطیف احوالات پیغمبر را گزارش می‌کند! می‌گوید: **قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا** (بقره: ۱۴۴)؛ چون یهودی‌ها مرتب داشتند پیغمبر را اذیت می‌کردند که چرا قبله شما قبله ماست؟ و پیغمبر هی به آسمان نگاه می‌کرد و هیچ هم نمی‌گفت، ولی انگار منتظر یک وحی بود که قبله را عوض کند. ادب اقتضا می‌کرد که چیزی نگوید. آیه می‌گوید: ما داریم می‌بینیم که هی چهره‌ات را به سمت آسمان می‌گردانی، یا وقتی حضرت موسی به طرف مدین فرار کرد گرسنه شد می‌گوید: **رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ** (قصص: ۲۴)؛ پروردگار من نسبت به آن چیزی که می‌خواهی به من بدهی من فقیرم. گویا فقط یک حالتی را دارد گزارش می‌کند.

این مسئله آبرو هم تا حدی حق الله است که کسی نمی‌تواند آبروی خودش را ببرد و نمی‌تواند بر سر آن توافق کند، اما بالاخره بنیامین می‌داند که پیغمبر خدا دارد چه کار می‌کند و این جور نیست که کسی بتواند سر آبرویش با کسی توافق کند! مثلاً بگوید: من اجازه می‌دهم که هرچه فحش به من بدهی ولی در یک حد مختصر که آقا شما دزدیدی؟ و بگوید: نه! من ندزیدم و این هم روی علوم باطنی دارد انجام می‌شود.^۲

طرح جامع یوسف برای نگه‌داشتن بنیامین

به قدری زیبا داستان چیده می‌شود که هم می‌خواهند بنیامین را نگه دارند و هم این که حضرت یوسف نه دروغی می‌گوید و نه تهمتی می‌زند. حالا ببینید طرح داستان چه جور پیش می‌رود؟ حضرت یوسف مال فلسطین است، اما در مصر است. حالا یک متهم السرقة را با قانون مصر باید مجازات کنند یا قانون فلسطین؟ قانون مصر می‌گوید: اگر سرقت کسی ثابت شود، دست دزد زده می‌شود، یا زندان می‌شود. مصر یک قانون دیگر هم دارد و آن این است که می‌شود از خود آن طرف خواست که تو می‌خواهی با قانون مصر مجازات بشوی یا قانون مملکت خودت؟ قانون فلسطین این است که اگر کسی دزدی بکند، دزد را نگه می‌دارند تا در آنجا کار

بکند و به اندازه آن پول دزدی پس بدهد! این وسط حضرت یوسف نه دروغ می‌گوید، نه تهمت می‌زند و وقتی بنیامین متهم السرقه می‌شود به او می‌گوید: در قانون شما با دزد چه کار می‌کنید؟ و می‌گوید: پس با قانون خود شما عمل می‌کنیم. اگر بخواهد با قانون مصر عمل کند باید دست دزد قطع بشود لذا یک طرح جامعی می‌ریزد برای این که بنیامین را نگه دارد لذا ۱- با خود بنیامین هماهنگ کرده ۲- خودش چیزی نمی‌گوید. نه سر و صدا در می‌آورد که دزدی شده، نه تهمت می‌زند. ۳- مأموریت دارد او را نگه دارد ۴- با قانونی او را نگه می‌دارد که دستش هم قطع نشود. و این طرحی به این زیبایی است که همه اضلاع آن درست است و شما نمی‌توانید هیچ گیزی به این سیستم بدهید!

(۷۰): فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿۷۰﴾؛ وقتی

این‌ها بارهایشان را آماده کردند، پیمان‌ها را در بار و بنه بنیامین گذاشتند. کسی که داشته پیمان‌ها را پر می‌کرده می‌بیند پیمان‌ها نیست؛ چون تا قبل از این که این‌ها بروند پیمان‌ها بود و الان که این‌ها رفته‌اند نیست! پشت سرشان می‌گوید: ای کاروان! شما دزدید.

پس اول چه کسی می‌گوید: شما دزدید؟ **أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ**؛ حضرت نمی‌گوید بلکه این مؤذن می‌گوید و دارد کارش

را درست انجام می‌دهد و وقتی پیمان‌ها را گم کرده باید داد و قالی بکند!

چون قرآن علائم سجاوندی ندارد، این‌آیه را به صورت سؤالی هم می‌شود خواند؛ که **أَيُّهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ؟**

شما دزدیدید؟ که می‌گویند: نه! ما ندزدیدیم!

در بعضی روایات چون فکر کردند این **إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ** را یوسف گفته برای این که درستش بکنند گفته‌اند

یوسف نظرش این بوده که شما ۲۵ سال پیش مرا دزدیدید! ولی این به داستان نمی‌خورد! چون این‌ها می‌پرسند

شما چه گم کردید؟ می‌گویند صواع الملک گم کردیم.

حضرت یوسف ضمن این که براساس **حکم به باطن** باید بنیامین را نگه می‌داشته، با خود بنیامین هماهنگ

کرده و در ضمن کاری کرده که مأمور و مؤذن فکر کرده دارد سرقت می‌کند و او هم یا به صورت اخباری گفته

یا انشائی؛ پس خود حضرت یوسف اتهامی نزده!

در روایت آمده که این‌ها موقع ورود به مصر به اسب‌هایشان دهن‌بند زده بودند که نکند شترها از مال مردم بخورند؛ یعنی این‌ها با این‌همه آبرو وارد مصر شدند و لذا می‌گویند: **قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ (۷۳)**؛ خودتان می‌دانید که ما این کاره نیستیم.

این طبیعی است مثل این که من از کنار شما بلند شوم و شما ببینی ساعتت نیست! نمی‌گویی: تو دزدی! بلکه می‌گویی: اشتباهی شما برداشتید؟ این مؤذن هم این‌ها را می‌شناسد **لَقَدْ عَلِمْتُمْ**.

در این‌جا دعوا سر این است که تا می‌توانید دامن یک نبی را از عیبی بری کنید!

(۷۱): **قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ***؛ شما چه گم کرده‌اید؟

(۷۱): **قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ^۳ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ***

بحث از سرقت تبدیل شد به این که ما یک چیزی گم کردیم. صواع هم به پیمان سه کیلویی می‌گویند.

شاهد این که بیان این مأموران لطیف می‌شود این است که یک قرارداد جعاله با این‌ها می‌بندند؛ مثلاً من یک

چیز گم کردم می‌گویم هر که پیدا کرد مزدگانی دارد که به این در فقه قرارداد جعاله می‌گویند.

بر سر مال دزدی که جعاله نمی‌بندند، بلکه بر سر مال مفقود جعاله می‌بندند. لذا می‌بینید که بیان نرم

می‌شود و از سرقت تبدیل می‌شود به مال گمشده! و این‌جا دیگر جا دارد که آیه به صورت انشایی خوانده شود و

بپرسند که این را شما بردید؟ می‌گویند: نه ما نبردیم و مؤذن بگوید: **وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ**؛ هر که پیدا کند

مزدگانی دارد؛ به اندازه یک بار گندم پاداش می‌دهیم و آیا این نوع برخورد با دزد است؟

چرا گوینده‌ی **وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ**، مؤذن است چون اولین جایی که ضمیر به آن برمی‌گردد

مؤذن است؛ یعنی خود مؤذن در فضایی دارد سیر می‌کند که دارد قرارداد جعاله می‌بندد! لذا قرینه معلوم می‌کند

که شما به چه وجهی می‌توانید آیه را بخوانید.

متشابهات قرآن را باید با محکمت حل کرد

سؤال: اگر یوسف نبود شما این توجیهات را نمی‌کردید!

جواب: بله همین طور است. اگر پسرخاله من بود که راجع به او این چیزها را نمی گفتم! اصلا ما در قرآن یکسری محکمت داریم. چرا داستان خضر را این گونه تبیین می کنید؟ در آن جا که حضرت خضر آدم می کشد می گوید: **فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا** (کهف: ۸۰)؛ این بعدها می خواسته پدر و مادرش را منحرف کند. ما با نبی خدا و پشتیبانی خدا طرف هستیم. شما دارید راجع به کسی صحبت می کنید که به صراحت گفته: **إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ** (۲۴) و از آن طرف هم شیطان گفته من همه را فریب می دهم **إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ** (ص: ۸۳)؛ یعنی این آدمی نیست که فریب شیطان را بخورد و اصلا در معرض فریب نیست! اگر داریم **الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ** (حج: ۵۲)؛ شیطان بر پیغمبر مسلط شد، از متشابهات قرآن است و باید آن را با محکمت حل کنیم.

چرا در قرآن متشابه وجود دارد

هدف از این متشابهات هم این است که **هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ** (آل عمران: ۷) خدا می خواهد بگوید باید پیش معلم بروی و معلم هم ائمه هستند. **قرآن خودخوان نیست بلکه باید آن را با ثقل اصغر خواند** وگرنه آدم در تمام زیر و بم آن گیر می افتد. و بعد هم یک جاهایی را گذاشته تا آدمها را شناسایی بکند تا **آدمها از هم تمیز داده شوند**، لذا اسم قرآن را **فرقان** گذاشته و این که **وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا** (اسراء: ۸۲) لذا در تمام برخوردهای قرآن یکسری محکمت و یکسری متشابهات داریم که باید بگردیم و زحمت بکشیم و از زحمت کشیدهها بپرسیم و بپرسیم که اینها را چگونه می شود از قرآن در آورد، حالا یک روایت هم پیدا می شود که گفته نماز چهاررکعتی را بعد دو رکعت سلام داد و بعد گفتند مدل نماز تغییر کرده! این روایت از ابوهریره نقل شده و از یک آدمی به نام ذو الیدین که معلوم نیست کیست! حالا یک روایت هم از ابوهریره جعل حدیث پیدا شود! این هم باید با قرآن تطبیق داده شود و قرآن را هم به تنهایی نمی شود دید و قرآن و سنت کالکلام الواحد است که باید اینها را با هم دید.^۵

تا حالا هم ما چیزی نگفتیم و آیات داشت خودش را نشان می‌داد. ظهور قرآن همین است. لذا منظور از **وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ**؛ مؤذن است؛ چون نزدیک‌ترین مرجع ضمیر است و لزومی ندارد به یوسف برگردانید که دو سطر قبل از این ضمیر است.

(۷۳): **قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ**؛*

نیامدیم در زمین فساد کنیم و (در آن ایست بازرسی دانستید) ما که سارق نبودیم!

معلوم است که این‌ها یک واکنشی از خودشان در مصر نشان داده‌اند که قابل احتجاج بوده! گفتیم که در روایت آمده که در سال قحطی به شترهایشان دهن‌بند زده بودند که به مال مردم دهن نزنند؛ یعنی این‌ها با آبرو آمده بودند.

(۷۴): **قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ**؛*

مجازات سارق را می‌پرسند! در حالی که می‌توانستند براساس قانون کشور خودشان عمل کنند. اگر دزدی کرده باشند که این جووری از آن‌ها سؤال نمی‌کنند! و این‌ها قانون مجازات در فلسطین را می‌گویند:

(۷۵): **قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ**؛*

مجازات می‌کنیم که هر که این صواع ملک در بارش پیدا شد، خود او جزای آن است.

از این آیه یک تعبیر جالب عرفانی درآورده‌اند. می‌گویند: توی دل تو چیست؟ هر چه در دلت هست، جزایش همان است که داری. در دل یک نفر خدا و قرآن است و در دل یک نفر ماشین و خانه و ویلا و نمره دانشگاه است، این دلداری نیست دهمدار است، به قول سنایی غزنوی:

ده بود آن نه دل که اندر وی گاو و خر باشد و ضیاع و عقار

این‌که توی آن گاو و خر نگه داشته‌ای که دل نیست! ده است! هر چه شکاف‌های قلبش را بشکافی می‌بینی در

آن این است که کدام واحد را پاس کنم؟ خانه‌ام چه قدری بشود؟

پس بیرون از این دل نچرخید! چون بیرون از این دل اصلاً مال شما نیست. آقا جزای معلم قرآن چیست؟

همین که معلم قرآن است و چه پاداشی بهتر از این؟! پاداش دعای شما چیست؟ همین که دعا می‌کنید. پاداش

ارتباط با خدا چیست؟ همین که با خدا ارتباط دارید. اصلاً ثواب چیزی بیرون از شما نیست! داخل شماست. حالا اگر به شما پول دادند دادند و اگر ندادند هم ندادند!

البته این‌ها تفسیر نیست؛ چون تفسیر باید مستند به ظهورات باشد و این به ظهورات نمی‌خورد، ولی یک برداشت ذوقی است که در کل فرایند دینی ما ملاک دارد.

مکرها در محضر خدا

(۷۶): **فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ***

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ؛ از کیسه بقیه برادران شروع کردند تا رسیدند به کیسه بنیامین. این چیزها هم دروغ نیست. گشتن کیسه بنیامین را گذاشتند آخر سر، تا مطلب طبیعی‌تر جلوه کند. بعد خداوند می‌گوید: **كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ؛** ما این جوری کید کردیم. کید خدا هم در مقابل کید بقیه نیست؛ یک موقع حرف این است که می‌گوید: بقیه کید می‌کنند، من هم کید می‌کنم: **إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا * وَأَكِيدُ كَيْدًا** (طارق: ۱۶-۱۵) منتها کید من حسابی است؛ یعنی در مقابل هم گذاشته می‌شود ولی در پرتو محکمت توحیدی **مکر بقیه عند الله دارد انجام می‌شود.** سپاهیان خدا این مدلی نیستند که شما از این طرف لشکرکشی کنید و خدا از آن طرف! به قول نهج البلاغه: **أَعْضَانُكُمْ جُنُودُهُ؛** اعضا و جوارح شما جنود خداست. اگر خدا بخواهد آبروی شما را ببرد که کاری ندارد! یک کاری می‌کند که با دست خودت یک امضائی بکنی، آبرویت برود. چون دستت از جنود خداست: **وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** (فتح: ۷)؛ عالم سپاه و ستاد خداست. کسی در مقابل خدا لشکرکشی نمی‌کند. **كِدْنَايَ** توحیدی یعنی این! یعنی هر کس دیگری هم کید بکند، عندالله دارد کید می‌کند. اصلاً به قوت الهی دارد کید می‌کند: **وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ** (ابراهیم: ۴۶)؛ این‌ها مکرشان را کردند و اصلاً مکرشان در نزد خدا بود؛ یعنی تو دید خدا دارند مکر می‌کنند! خدا که پشت درهای بسته ندارد! ولو این‌ها که مکرشان کوه‌ها را جابجا کند.^۷

حالا چرا این کار را کرد؟ **مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**؛ نمی شد برادرش را نگه دارد چون نمی شد با قوانین مصر و قوانین ملک مصر بنیامین را نگه داشت. یوسف ملک نبود، عزیز مصر بود. و این چیزی هم که گم شده صواع الملک بوده! و یوسف نمی توانسته از مال ملک بگذرد!

به هیچ طریق دیگری نمی شد او را نگه داشت. اگر می خواستند بازداشتش کنند که دزد است، به چه شاهی؟! اگر بگویند دزدیده، باید دستش را بزنند که باز هم نمی شود! اگر می خواستند بگویند داداش شما پیش ما باشد، می گفتند: ما به پدرمان قول دادیم. خلاصه با چه طرحی باید او را نگه می داشتند؟ فقط یک قانون وجود دارد و آن قانون فلسطین است.

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ؛ مگر این که خدا بخواهد، از عباراتی است که به آخر قضیه می خورد تا توحید قضیه را نشان دهد و این به این معنا نیست که یک جور دیگر هم می شد بشود! مثلاً داریم: **سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى * إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ** (اعلی: ۷-۶)؛ ما برایت می خوانیم و توی پیغمبر هم یادت نمی رود مگر خدا بخواهد؛ یعنی این که یادت نمی رود هم به خاطر این است که ما می خواهیم. برای این که تفکیک کند که فرق دارد که خدا یادش نمی رود، یا پیغمبر یادش نمی رود! خدا بذاته یادش نمی رود و پیغمبر به واسطه خدا یادش نمی رود. پس این عبارت **إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ**؛ برای این است که عمق توحید را نشان دهد.^۱

صلوات!

۱. من این چیزها را با حساسیت می گویم چون از این چیزها خیلی به انبیاء می بندند! و الان هم توهین به نبی مد شده و کلاس دارد!
۲. (سؤال) كانوا يعملون؛ یعنی شأن این داستان است که اینها این کارها را انجام بدهند.
۳. صواع از صاع می آید و به پیمان سه کیلویی می گویند. این که داریم الغسل بصاع والوضو بمُد؛ یعنی شما با سه لیتر آب باید غسل بکنید و با ۷۵۰ گرم آب باید وضو بگیرید. این که کسی یک غسل می کند و یک خروار آب می ریزد و آخرش هم می گوید نجسید به دلم!
۴. حمل و حمل با هم فرق دارند: حمل در عربی بار روباز و آشکار و بر پشت شتر را می گویند و به باری که داخل و مستور حمل گویند. و لطائفی در قرآن در استفاده از کلمات دیده می شود مثلاً در ص ۳۱۹ (طه: ۱۰۱-۹۹) **كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا *؛** ما به تو از جانب خودمان ذکر (قرآن) دادیم **مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا؛** کسی که از این قرآن رویگردان شود، وزر و وبال حمل می کند خالیدین **فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا؛** خالد در جهنم است و بد است برایشان که گناه بر دوششان است. گناه در این جا حمل است و مخفی است و کسی نمی فهمد چه کسی گناه کرده و چه کسی نکرده! و در آن جا حمل است چون بارش روباز است و همه می فهمند چه کسی چه کاره است؟ چون آن روز یوم الحق است.
- در ص ۱۷۵ (اعراف: ۱۸۹) **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا رُؤُوسًا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلٌ خَمَلًا؛** زوج زن از مرد خلق شده (این حرف درست است ولی اینها مال این عالم نیست و مال عوالم دیگری است و این روایت دارد و همین جوری نمی شود به جنگ روایت رفت. بهودیها پیش پیغمبر می روند که احتجاج بکنند با این جمله حضرت را چک می کنند و تصدیق می کنند که تو پیغمبری و این هم تخفیف و تضعیف زن نیست!) باید زن مایه سکونت باشد و این یکی از مهم ترین نقش های زن است نه رزق درآوردن **فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلٌ خَفِيًّا؛** این جا حمل آمده و به بچه در رحم مادر حمل

می‌گویند نه جمل. فَلَمَّا نَعَشَاهَا؛ این هم از ادب قرآن است که نکاح را با این عبارت می‌آورد که وقتی مرد زن را پوشاند فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ؛ وقتی بچه‌دار شدند دو تایی دعا می‌کنند که خدایا اگر اولاد صالح بدهی ما از شاکرین می‌شویم فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ ولی وقتی فرزند صالح دادیم می‌گویند خوب پدر و مادرش خوب بود که خوب شد! آزمایش ژنتیک و مدرسه و کمک روان‌شناس‌ها و... می‌بینید خدا یک عالمه شریک پیدا می‌کند. البته زحمت معلمین سر جای خودش ولی خدا فیاض علی الاطلاق است. نه این که بگوییم زحمت‌هایی که کشیدیم ثمر داد! اصلا چه کسی تو کله‌ات انداخت که این‌جوری زحمت بکشی؟ کی استادها را این‌جوری ردیف کرد؟ کی قدرت یادگیری به تو داد؟ و ... آخرش این‌ها را از دست خدا نمی‌گیری! فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ خدا بزرگتر از این است که کسی را شریک او قرار بدهی. خودت را ارزان نفروش! این آقایی که خدا به تو داده به واسطه وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ را ارزان نفروش! کسی که از خدا می‌گیرد جلوی کسی گردن کج نمی‌کند؛ چون همه مجریان خدا هستند و او از آستین خدا تشکر می‌کند. البته در زبان شورش را در نمی‌آورد. ۱۵ سال پیش (سال ۱۳۷۱) تئاتری در دانشگاه برگزار شده بود و من هم مجری بودم و رفته بودم تشکر بکنم از این گروه تئاتر، خواستم توحیدی تشکر کنم، گفتم: من از دست خدا که از آستین این بندگان خدا به در آمده است، تشکر می‌کنم! بعداً که از آن بچگی در آمدم فهمیدیم این را شور نکنیم!

این که روایت داریم که از فروشنده زیاد تخفیف نگیرید، چانه‌زنید! از آقای حسن‌زاده شنیدم می‌گفتند: من بچه بودم، در آمل یک آقای خیلی بزرگواری بود، آمد دم مغازه پرسید یک من نفت چقدر؟ گفت چند... و نیم شاهی. وقتی صاحب مغازه نیم شاهی را به عنوان تخفیف برگرداند، ایشان گفتند: ما آقای مان را با نیم‌شاهی عوض نمی‌کنیم!

مگر شما در ماه چقدر روی اجناس می‌توانی تخفیف بگیری؟ عمدتاً قیمت ارزاق مقطوع است، حالا ده هزار تومان هم تخفیف گرفتی! خوب آقا که اینقدر التماس نمی‌کند! کریمانه زندگی کنی تا خدا کریمانه به شما رزق بدهد و البته اسراف هم نکنید! خدا دوست دارد ما آقا باشیم.

در روایات داریم که مرد وقتی برای خانه چیز می‌خرد اگر دنبال جنس نا مرغوب بود، میوه لک‌دار بخری ملائکه متأذی می‌شوند. مگر این‌ها عیال تو هستند؟ این‌ها عیال الله هستند و وقتی میوه سالم بخری ملائکه آفرین می‌گویند. بزرگوار باش! میوه سالم برای خانه بخر! تو راجع به خدا خوب فکر کن و خدا می‌دهد. بگو خدایا دارم برای عیال الله چیز می‌خرم. حتی آن کسی که پول توی جیبش نیست اگر با همین فکر باشد خدا به او می‌دهد ولی اگر هی خسیس‌بازی دربیاید و این و آن را قلم بگیرد، خدا هم به او نمی‌دهد. این‌ها هم امتحان‌کردنی است. ما با این معارف سروکار داریم. وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ (سبأ: ۳۹)؛ اگر تو انفاق بکنی خدا جایش می‌گذارد. از این انفاق‌ها یکی همین واجب‌النفقه‌های خودت که از بزرگترین انفاق‌هاست. این کرامت را نگه دارید، خدایی که لله خزائن السموات و الارض، در دست شما امانت‌هایی گذاشته. آیا فکر نمی‌کنید که وقتی شما این‌جوری با عیال الله داری برخورد می‌کنی خدا و ملائکه دارند ناراحت می‌شوند؟ تو انفاق کن خدا جایش می‌گذارد. صراط مستقیم همین چیزهای سخت است؛ یعنی شما باید انفاق کنی و اسراف هم نکنی! همان کارهای عجیب اول انقلاب، مستند به هیچ روایتی نبوده و بعد هم ضربه‌اش را خوردند و گذاشتند به پای خدا! به ائمه گفتند: ما انفاق کردیم ولی خدا سر جایش نگذاشت! گفتند: چون تو شرطش را رعایت نکردی و آن طیب‌المکسب است؛ کسب حلال نبوده، نشده! با یک کسب حلال انفاق کنی خدا سر جایش می‌گذارد. خدا را امتحان کنی! آیا اگر یک میلیارد در این را به شما بگوید شما قبول می‌کنید یا نه؟ پس چرا وقتی خدا می‌گوید قبول نمی‌کنید؟ لایذ خدا پول ندارد! و حال آن که و لله خزائن السموات و الارض. اگر قرار باشد دو دو تا چهار تا باشد که وحی لازم ندارد! در منطق وحی دو دو تا بستگی دارد به نیت، به طیب‌مکسب، به اعتقادات، به این که بدانی انی عند ظن عبدی المؤمن؛ من کنار بنده مؤمن خودم نشستم تا ببینم چه جور دربار من فکر می‌کند. اگر کریمانه فکر بکند که به به! به این خدا که این‌جوری رزق می‌دهد، علم می‌دهد! چقدر کارش بی‌شائبه است، من خدا حیا می‌کنم که ظن او را تصدیق نکنم، و من می‌شوم همان به به خدای او! اگر فکر کند که خدا بخیل و سخت‌گیر است و می‌خواهد به پروپای آدم ببیچد، با او همین جور تا می‌کند. این‌ها وحی می‌خواهد! و گرنه حرف‌های معمولی چارواداری که وحی نمی‌خواهد. حتی خیلی از نکات اخلاقی که فرمودند جزء اوج کارهای وحی نیست؛ مثل این که هر چه بر خود می‌پسندی برای دیگری هم بپسند. اوج کار همین بخش‌های توحیدی است و گرنه اگر خود آدم‌ها بنشینند و کمی فکر بکنند این چیزها را می‌فهمند. عظمت کار انبیاء و اولیاء و قرآن در این معارف توحیدی آن‌هاست به طوری که منطق شما را به هم می‌ریزد و اصلاً سیستم عاملتان را عوض می‌کند و بعد می‌بینید که برنامه‌ها بالا می‌آید؛ مثلاً سیستم شما DOS است، برنامه‌های ویندوزی رویش ریختید، عمل نمی‌کند، هی error می‌دهد ولی وقتی سیستم شما ویندوز بشود؛ چون برنامه‌ها ویندوز نوشته شده، یکی یکی برنامه‌ها بالا می‌آید. نماز بالا می‌آید! روزه بالا می‌آید! انفاق بالا می‌آید! توحید بالا می‌آید. ارتباط با خلق، با عیال خودت، با خدا یکی یکی جای خودش را پیدا می‌کند. قرآن و وحی سیستم عامل آدم را عوض می‌کند. نگویید قرآن خواندیم ولی نشد! کدام کتاب هست که این‌همه چیز داشته باشد!

۵. در جایی گفته‌ایم که ممکن است یک فرمایشی به پیغمبر نسبت داده شود، ولی با آشنایی با زبان قرآن به گونه دیگری می‌شود؛ مثلاً زبان قرآن این‌گونه است که پیغمبر را مورد خطاب قرار می‌دهد.

(سؤال) آن دل نیست آن ده است. دلخواهی نیست بلکه باید به ظاهر آیات مراجعه کرد؛ یعنی این چیزی که ما می‌گوییم اگر در ظاهر آیات گیر نیامد، باید بگویید این که در ظاهر آیات نیست! اما اگر چیزی ظاهری آیه کاملاً مسدود به آن باشد، همان درست است؛ مثلاً تا الان کلام یوسف بود و حالا حرف مؤذن است. آیا ما این را رها کنیم و به یک روایت استناد کنیم؟ بحث تفاسیر شیعه و سنی هم نیست. تفاسیر و روایات شیعه هم مملو از این مزخرفات و اسرائیلیات است! این‌ها هم روزنامه نیست قرآن است؛ یعنی حساب کلمه به کلمه‌اش درست است. برای همین جن و انس را دعوت به تحدی کرده! قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتْ

الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً (اسراء: ۸۸)؛ همه جن و انس دست به دست هم بدهید یک سوره بیاورید! ۱۴۰۰ سال گذشته است و هیچ کس هنوز نتوانسته جواب این حرف را بدهد!

«هزار نقد به بازار کائنات آرند/ یکی به سکه صاحب عیار ما نرسد». شما نمی‌بینید که معارف قرآن جایی با جای دیگر متناقض بیفتند! حالا اگر شما دیدید متناقض نما شد، باید آن متشابه را در پرتو محکمت حل کنید و این وظیفه هر مفسر قرآن است لذا باید جانانه از مقام انبیاء دفاع کرد. شما وقتی تاریخ حدیث می‌خوانید چه مسائلی در تاریخ حدیث گذشته و چه دست‌های آلوده‌ای در بحث حدیث بوده و چه کارها کرده‌اند که ۴ تا از این احادیث را بگذارند و کسانی که وقتی ما سیر تاریخ حدیث را می‌گفتیم این روند را دیدند. به هر حال باید قرینه داشته باشیم و چون داریم ان اکرمکم عندالله اتقیکم، این ظهوری دارد که کاملا واضح است و نمی‌توانید بگویید کرم با کرم هم‌ریشه است و کرم هم زمین را سوراخ می‌کند، پس احتمالا منظور این آیه جنگ‌های چریکی باشد! این‌ها به ظهورات قرآن نمی‌خورد و اگر من از ظهور فاصله گرفتم شما می‌توانید جلوی من را بگیرید!

۶. آن قدر من کنت مولا فهدا علی مولا واضح است. خودم از آقای حسن‌زاده شنیدم؛ سمعت بأذنی و او از علامه شنیده سَمِعَ بِأَذْنَيْهِ که او به گوش خود از علامه شنیده و علامه از آقای قاضی جمال السالکین شنیده (معروف است که ایشان با جنیان مرتبط بوده‌اند) که از یکی از این جنیان می‌پرسد که شما نصارا و یهودی دارید؟ می‌گوید: بله ما مثل شما یهودی و مسیحی و بودایی و لا مذهب داریم ولی مسلمانان ما فقط شیعه اثنی عشری هستند؛ (چون می‌دانید که جنیان عمرهای هزار سال و اندی دارند) چون هنوز میان ما هستند کسانی که شاهد واقعه غدیر بودند و مرتب دارند شهادت می‌دهند که ما خودمان بودیم که دست علی را بلند کردند.

حق فی الواقع شیعه اثنی عشری است و در حق نمی‌توان توافق کرد و باید پذیرفت، ولی حالا روی چه جریانات سیاسی آن اتفاقات افتاده و به قول قرآن وَفَعَلَتْ فَعَلَتَكَ الْآتِي فَعَلَتْ (شعراء: ۱۹)؛ انجام دادی آن کاری را که می‌خواستی. ولی آن مسئله فی الواقع آن قدر مفتضح است که گاهی خودشان هم نمی‌دانند با بعضی آیات قرآن چه کار بکنند! من قاطبه تفاسیرشان را نگاه می‌کنم و می‌بینم در بعضی آیات واقعا به زحمت می‌افتند و نمی‌داند با اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (احزاب: ۳۳) چه کار بکنند؟ خودشان روایت دارند که این‌ها خمسه آل عبا هستند! و در توضیح این آیه و روایت مانده‌اند. به هر حال باید شواهد و قرائن به آیه بخورد. این‌که در روز غدیر این‌همه آدم را در آن گرما نگه داشته که بگوید این مولا یعنی دوست؟ بلکه گفته: الحمد لله الذی جعلنا من المتمسکین بولایة علی بن ابیطالب و این‌ها الحمد لله دارد که خدا را شکر که دست ما را از دامن این‌ها کوتاه نکرد و این‌ها چه کرده‌اند در معارف! مثلا خطبه اول و ۱۹۲ نهج البلاغه را چه کسی می‌داند از کجاست؟ این نگارهای به مکتب‌نرفته هزارو چهارصد سال پیش یک حرف‌هایی می‌زنند که نه به فلسفه یونان می‌خورد! نه به فلسفه هند! در آن بیابان برهوت بدوی این‌ها شروع می‌کنند حرف‌هایی می‌زنند که الان فلاسفه ما به زحمت می‌فهمند، تازه آن‌هایی که این حرف‌ها را می‌فهمند به واسطه وجود ذی‌جود همین اهل بیت است.

۷. این یعنی مکر توحیدی! البته نسبت به خدا مؤدب باشید و اگر چیزی به خودش گفت، شما به خدا نگیرید! که مثلا بگویید: ای خیر الماکرین! ای خالق پشه! با این‌که می‌گوید: ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضه. یک بار خانم آقای امجد گفته بود ای خدای بی‌پدر و مادر و آقای امجد عصبانی شده بود. به هر جهت در خطاب با خدا باید ادبی رعایت بشود.

۸. چقدر قرآن قشنگ است. اگر در برزخ قرآن نباشد آدم چه کار بکند؟ چه بخواند؟